

گونه‌هایی از ابهام در گزاره‌های قانونی

محمد حسن اماموردی**

دکتر محمدحسن صادقی‌مقدم*

چکیده

ابهام هنگامی پدید می‌آید که از یک گزاره قانونی بیش از یک معنا قابل برداشت باشد. بررسی عللی که باعث پدید آمدن ابهام می‌گردد نشان از وجود گونه‌های مختلفی برای آن دارد. مطالعه این گونه‌ها نشان می‌دهد که ابهام یک حالت عارضی است و ضمن اینکه به صورت ناخودآگاه به وجود می‌آید می‌توان تا حدودی از بروز آن پیش‌گیری نمود. افزون بر آن، با اینکه ابهام موضوع تفسیر است اما کانون بحث در تفسیر، رفع ابهام است و کمتر به شناخت ابهام توجه می‌شود. بر این بنیاد، شناخت تفصیلی نسبت به ابهام می‌تواند زمینه را برای زدودن آگاهانه‌تر ابهام فراهم نماید. در نهایت، شناخت علل ابهام این امکان را برای قانونگذار فراهم می‌آورد تا در اصلاح قانون، بجای درهم ریختن بنیان مواد مبهم به رفع ریشه ابهام همت گمارد.

واژه‌های کلیدی: نامتعیین بودن، ابهام واژگانی، ابهام ساختاری، چندمعنایی، تفسیر.

* دانشیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران mhsadeghy@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

mh.emamverdy@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۲/۱۳

۱. مقدمه

هرگاه در تشخیص معنای یک گزاره تردید وجود داشته باشد، با پدیده نامتعین بودن آن گزاره مواجه هستیم.^۱ این عدم تعین زبانی به دو گونه قابل تصور است: حالت نخست:^۲ در این حالت، واژه‌ای در جمله وجود دارد که یک معنا دارد اما گستره مفهومی آن معلوم نیست^۳ و در شمول آن بر مصادیقی تردید وجود دارد. بدین گونه نامتعین بودن معنای واژه باعث نامتعین گشتن معنای جمله می‌گردد (مارمور، ۲۰۱۲، ۱).^۴ به گفته دیگر، هر واژه عامی دارای دو حوزه معنایی است: یکی حوزه روشن^۵ که مشتمل بر مصادیقی است که واژه قطعاً آن‌ها را در برمی‌گیرد و مصادیقی که قطعاً از شمول آن خارج هستند. دیگری، حوزه سایه-روشن^۶ که مصادیقی در آن قرار دارند که در شمول یا عدم شمول واژه بر آن‌ها تردید وجود دارد (لاینز، ۱۹۹۹، ۲).^۷ در این حالت، عدم دقت ذاتی است بدین معنی که یکی از ویژگی‌های طبیعی زبان و تا حدود زیادی غیر قابل اجتناب است (مارمور، ۲۰۱۲، ۳).^۸ به سبب همین ویژگی از چنین عدم تعینی به ابهام زبان‌بار تعبیر شده است (سولان، ۲۰۰۴، ۸۵۹).^۹

حالت دوم:^{۱۰} وارونه حالت نخست، در این حالت یک جمله بیش از یک معنا را دربردارد یا به گفته دیگر، یک جمله قابلیت پذیرش چند تفسیر را دارد (همان، ۸۵۹).^{۱۱} این حالت، یک حالت عارضی و قابل رفع است بنابراین، به طور معمول می‌توان متن را به گونه‌ای نوشت که معنای آن یگانه باشد (اندیکات، ۲۰۰۰، ۵۴).^{۱۲} پس در هر جا این حالت وجود داشته باشد بدین معنی است که به صورت ناخودآگاه حاصل گشته و اگر قانونگذار به آن التفات می‌یافت از بروز آن جلوگیری می‌نمود.

ابهام در معنای عام خود شامل هر دو حالت می‌گردد اما در معنای خاص فقط به حالت دوم گفته می‌شود^{۱۳} (اس شسن، ۲۰۰۲، ۱).^{۱۴} در هر حال، آنچه در این مجال موضوع بحث است معنای خاص ابهام است.

هرچند ابهام موضوع تفسیر است، بیش از آنکه خود موضوع بحث باشد زدودن آن به بحث گذاشته شده است. به رغم این رویکرد، در اینجا خود ابهام با محوریت گونه‌های آن مطالعه می‌گردد تا این کاستی تا حدی هر چند اندک جبران گردد.

بنابراین، در این مطالعه هدف این است که گونه‌های مختلف ابهام شناسایی گردد تا در مورد هر یک با توجه به خصوصیات آن گونه، اقداماتی را برای پیشگیری از آن انجام داد. همچنین با مطالعه ابهام، زمینه برای تفسیر آگاهانه نسبت به موضوع تفسیر فراهم می‌آید. در نهایت، هنگام اصلاح قانون به جای درهم ریختن بنیان مواد مبهم، می‌توان با زدودن علت ابهام، ابهام را رفع نمود. به طور فشرده، هدف از مطالعه گونه‌های ابهام، پرهیز از ابهام‌زایی در قانون‌نویسی، فراهم نمودن زمینه برای تفسیر آگاهانه مواد مبهم و اصلاح آگاهانه قانون است.

ابهام را با توجه به اینکه گاه ناشی از کاربرد یک واژه در جمله است و گاه ناشی از ساختار جمله است، می‌توان به ابهام واژگانی و ساختاری تقسیم نمود.

۲. ابهام واژگانی^{۱۵}

چنانچه واژه‌ای در جمله به کار رود که از آن بیش از یک معنا برداشت گردد موجب می‌گردد که جمله نیز دچار ابهام گردد. به گفته دیگر، ابهام جمله می‌تواند ناشی از وجود واژه‌ای باشد که در آن جمله به کار رفته است و به دلیل دلالت چندگانه، تعبیر معنایی مختلفی را برای آن جمله ممکن ساخته است (صفوی، ۱۳۸۳، ۲۱۷). این گروه از ابهام‌ها یا ناشی از کاربرد واژه‌ای است که بیش از یک معنا دارد و یا اینکه ناشی از هم‌معنایی دو واژه است. در نهایت، ممکن است استفاده نادرست از واژگان مقسم و اقسام آن، باعث پدید آمدن ابهام گردد.

۲-۱. ابهام هم‌لفظی (اشتراک لفظی)

در درون یک زبان میان الفاظ و معانی رابطه‌ای یک به یک برقرار نیست بلکه الفاظ به طور معمول دارای معانی چندی هستند به گونه‌ای که این حالت یکی از ویژگی‌های طبیعی هر زبانی شمرده می‌شود (رابرت، ۲۰۰۸، ۹۰).^{۱۶} به این حالت هم‌لفظی اطلاق می‌شود که در آن چند معنا دارای لفظ واحدی هستند. به سخن دیگر، یک لفظ دارای چند معنا باشد (کوینز و زوادا، ۲۰۰۱، ۷).^{۱۷} در دانش معناشناسی تلاش می‌شود بین

واژگانی که چند معنای متفاوت اما مرتبط دارند با واژگانی که چند معنای متفاوت و غیرمرتبط دارند تفکیک قائل شوند که البته در جای خود دشواری زیادی تولید می‌نماید (نرلیچ و کلارک، ۲۰۰۳، ۴)^{۱۸} اما در اینجا همان معنای عام مورد نظر است. به طور معمول بافت جمله به گونه‌ای است که معلوم است کدامین معنا مراد است. اما اگر بافت زبانی جمله بگونه‌ای نباشد که یکی از آن معانی متعین گردد چندمعنایی واژه باعث چندمعنایی جمله و ابهام می‌گردد (صفوی، ۱۳۸۳، ۲۱۷) به گونه‌ای که نتیجه تفسیر نیز نمی‌تواند تضمین قطعی برای تعیین معنا دهد (رابرت، ۲۰۰۸، ۹۰).^{۱۹}

برای هم‌لفظی دو حالت مختلف می‌توان در نظر گرفت:

یکم: ممکن است بر اثر کاربرد تخصصی واژه، افزون بر کاربرد عمومی آن پدید آید. برای مثال، واژه «جایز» در مواد ۶۵۵، ۷۵۵ و ۷۵۷^{۲۰} به معنای ممکن و مجاز به کار رفته که کاربرد آن در بین عموم مردم می‌باشد، اما کاربرد تخصصی آن در حقوق معنایی است که قانون‌گذار در ماده^{۲۱} ۱۸۶ به آن اشاره کرده است. بر این بنیاد ممکن است معنای لغوی و تخصصی واژه‌ای روشن باشد اما تردید وجود دارد که قانون‌گذار کدام‌یک را اراده نموده است. برای مثال، در ماده^{۲۲} ۲۴۹ ق.ت. آمده است «برات‌دهنده، کسی که برات را قبول کرده و ظهرنویس‌ها در مقابل دارنده برات مسئولیت تضامنی دارند». «لفظ ظهرنویس» در این ماده ممکن است به معنای تخصصی آن اشاره داشته باشد و احتمال دارد معنای لغوی و عرفی آن اراده شده باشد. از نظر لغوی هر کس به هر عنوان، سند تجاری را پشت‌نویسی کند، ظهرنویس محسوب می‌شود. بر این پایه، شخصی هم که پشت سند تجاری را به عنوان ضامن امضا می‌کند، ظهرنویس است. اما از نظر اصطلاحی ظهرنویس، به دارنده‌ای اطلاق می‌شود که با پشت‌نویسی سند تجاری آن را به دیگری منتقل نموده است. عدم صراحت ماده فوق، در عمل، باعث اختلاف نظر قضات شد و در نهایت به صدور رأی وحدت رویه شماره ۵۹۷ مورخ ۱۲/۲/۷۴ انجامید. در بخشی از این رأی آمده است «مهلت یک‌سال مقرر در ماده ۲۸۶ ق.ت. جهت استفاده از حقی که ماده ۲۴۹ این قانون برای دارنده برات یا سفته منظور نموده، در مورد ظهرنویس به معنی مصطلح کلمه بوده و ناظر به شخصی که ظهر سفته

را به عنوان ضامن امضا نموده است نمی‌باشد...».

دوم: ممکن است واژه‌ای در کاربرد تخصصی خود دارای معانی متعددی باشد. برای مثال، واژه دولت در حقوق اساسی به سه معنی کشور، حکومت و قوه مجریه آمده است (قاضی، ۱۳۸۰، ۵۳).^{۲۲} یا واژه دادخواست، که در مواد ۴۸ و ۵۰۳ ق.آ.د.م.^{۲۳} به معنای دادخواهی و در مواد ۵۳، ۵۷، ۵۹ و ۶۰^{۲۴} به معنای برگ دادخواهی است (شمس، ۱۳۸۳، ب، ۱۵). همچنین، واژه دعوا، به سه معنای ادعا، اختلاف طرح شده در دادگاه، توانایی قانونی در مراجعه به دادگاه، می‌آید (شمس، ۱۳۸۳، الف، ۲۹۶). برای ابهام از این نوع می‌توان به اصل ۱۷۰ قانون اساسی و ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م. اشاره نمود.

در اصل ۱۷۰ قانون اساسی می‌خوانیم «قضات دادگاه‌ها مکلفند از اجرای تصویب‌نامه‌ها و آئین‌نامه‌های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه است خودداری کنند. هر کس می‌تواند ابطال این‌گونه مقررات را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند». واژه دولت دست‌کم دارای دو معناست. یکی به معنای قوه مجریه و دیگری به معنای حکومت (قاضی، ۱۳۸۰، ۵۲، ۵۳). در این‌باره اختلاف بوده است که واژه دولت در این اصل، به کدام معنا آمده است: از یک سو فلسفه وجودی دیوان که رسیدگی به شکایات مردم از دولت است و با توجه به قرینه تقابل مردم در برابر دولت، می‌توان معنای حکومت را مدنظر دانست (هدایت‌نیا، ۱۳۸۲، ۴۷). از سوی دیگر، برخی دولت در این اصل را به معنای قوه مجریه حمل کرده‌اند (طباطبائی موتمنی، ۱۳۷۴، ۴۵۹). دیوان در عمل به شکایت مردم از آیین‌نامه‌ها و بخش‌نامه‌های دستگاه قضایی رسیدگی کرده است. در این رابطه می‌توان به آرای شماره ۴۶، ۴۷ و ۴۸ مورخ ۱۳۶۷/۳/۱۶ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در مورد اعتراض به بخش‌نامه شماره ۱/۱۵۵۹۳۱ مورخ ۱۳۶۲/۳/۲۹ شورای عالی قضایی اشاره کرد.^{۲۵} این ابهام باعث شد تا شورای نگهبان در نظریه تفسیری (شماره ۸۳/۳۰/۹۳۸۷-۱۳۸۳/۱۰/۲۱) خود به رفع ابهام بپردازد. در این نظریه آمده است که «با توجه به قرینه «قوه مجریه» در قسمت اخیر اصل یکصد و هفتادم قانون اساسی مقصود از تعبیر دولتی در این اصل قوه مجریه است». با این همه، در تبصره ۲ ماده ۱۳ قانون دیوان عدالت اداری ۱۳۸۵ آمده است «تصمیمات و آراء دادگاه‌ها و سایر مراجع قضائی دادگستری و

نظامی و دادگاه‌های انتظامی قضات دادگستری و نیروهای مسلح قابل شکایت در دیوان عدالت اداری نمی‌باشد». این مقرر به گونه‌ای تنظیم شده است که گویی تصمیمات اداری قابل ابطال در دیوان می‌باشند. امری که با رویه دیوان منطبق است اما با نظریه تفسیری شورای نگهبان مخالف است (موسی‌زاده، ۱۳۹۱، ۵۳۶). با این توصیف می‌توان گفت که هنوز ابهام موجود در اصل ۱۷۳ به قوت خود باقی است.

نمونه دوم: ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م. می‌گوید «قبول یا رد درخواست دستور موقت مستقلاً قابل اعتراض و تجدیدنظر و فرجام نیست. لکن متقاضی می‌تواند ضمن تقاضای تجدیدنظر به اصل رأی نسبت به آن نیز اعتراض و درخواست رسیدگی نماید. ولی در هر حال رد یا قبول درخواست دستور موقت قابل رسیدگی فرجامی نیست». در این ماده، واژه «اعتراض» در ابتدای ماده با توجه به چند معنا بودن آن ایجاد ابهام می‌نماید. زیرا، اعتراض در مورد وخواهی در ماده ۳۰۵ و در مورد ثالث در ماده ۴۱۷ ق.آ.د.م. بکار رفته است و در ادامه ماده ۳۲۵ نیز به معنای تجدیدنظر آمده است. بر این اساس، در قانون آیین دادرسی مدنی «اعتراض» دست‌کم بر سه معنا اطلاق می‌گردد. حال پرسش این است که در ابتدای ماده اعتراض به کدامین معنا بکار رفته است؟ در این مورد می‌توان گفت با توجه به بافت زبانی یعنی قرار گرفتن واژگان «تجدیدنظر» و «فرجام‌خواهی» بعد از واژه اعتراض، مراد از آن، وخواهی است. اما برخی بر این باورند که اصطلاح اعتراض در اینجا در مفهوم اعم آن به کار رفته و نه مفهوم اخص آنکه وخواهی یا حتی اعتراض ثالث است؛ زیرا از یک سو، وخواهی مختص حکم غیابی است و قرارها در هر حال حضوری محسوب می‌شوند بنابراین تصریح بر عدم قابلیت وخواهی قرار لازم نبوده است و از سوی دیگر، با توجه به شیوه تنظیم ماده، اعتراض منصرف به اصحاب دعوا شده است و بنابراین نمی‌تواند نافی حق اعتراض ثالث به هر گونه رأی باشد که در ماده ۴۱۸ ق.آ.د.م. تصریح شده است (شمس، ۱۳۸۴، ۴۱۳). چنانکه ملاحظه می‌شود چندمعنایی واژه اعتراض باعث ایجاد ابهام در کل ماده شده است.

در پایان گفتنی است که در واژگان چندمعنا، قانونگذار می‌تواند با استفاده از قرائنی که در گزاره به کار می‌برد از بروز این ابهام جلوگیری نماید یا اینکه پس از پدید

آمدن چنین ابهامی در اصلاح قانون، قرینه‌ای را به ماده بیفزاید.

۲-۲. ابهام هم‌معنایی (ترادف)

حالت هم‌معنایی یا ترادف^{۲۶}، رابطه‌ی میان واژگانی است که در لفظ متفاوت هستند^{۲۷} اما دارای معنای یکسانی هستند. به گفته‌ی دیگر برای یک معنا الفاظی چند وضع شده است. این حالت ممکن است میان تمام معانی یک چند واژه باشد و ممکن است در یکی از معانی دو واژه باشد. در صورت نخست هم‌معنایی مطلق^{۲۸} و در صورت دوم، هم‌معنایی نسبی^{۲۹} خواهد بود (مورفی، ۲۰۰۳، ۱۴۷).^{۳۰}

برای مثال، ماده ۳۶۴ می‌گوید «در بیع خیار مالکیت از حین عقد بیع است نه از تاریخ انقضای خیار...» و ماده ۴۶۰ می‌گوید «در بیع شرط مشتری نمی‌تواند در مبیع تصرفی که منافی خیار باشد از قبیل نقل و انتقال و غیره بنماید». در این دو ماده، بیع خیار و بیع شرط در یک معنا به کار رفته‌اند. موارد هم‌معنایی مطلق بسیار کم است به گونه‌ای که وجود آن انکار شده است (پالمر، ۱۳۸۵، ۱۰۷). با این همه، اگر چه می‌توان گفت در مرحله‌ی ایجاد واژگان ممکن است دو واژه بواسطه‌ی ظرافت‌هایی از یکدیگر متمایز گردند اما در کاربرد، گاهی اوقات این تمایزات نادیده گرفته می‌شود یا اینکه این تمایزات بکار حقوق نمی‌آید. در نتیجه، آن دو واژه، هم‌معنی مطلق انگاشته می‌شوند.

برای هم‌معنایی نسبی می‌توان به واژگان «باطل» و «فاسد» مثال زد که در مواد ۲۳۲ و ۳۶۵ هم‌معنا هستند و قابلیت جایگزینی دارند. اما در ماده ۱۲۷۷ واژه باطل را نمی‌توان جایگزین فاسد نمود. و از سوی دیگر، واژه فاسد را نمی‌توان در ماده ۱۰۰ ق.ت. جایگزین باطل نمود. در اینجا، عدم توانایی به معنای این است که در زبان حقوق چنین ترکیبی بکار نرفته و بکار نمی‌رود.

بکارگیری واژگان هم‌معنا از سوی قانون‌گذار بارها تکرار شده است به گونه‌ای که دو واژه هم‌معنا را در یک ماده بکار برده است. برای نمونه، «عرف و عادت» در ماده ۶۸، «نمات و منافع» در ماده ۴۵۹، «عقود و معاملات» در ماده ۱۸۴، «اشتباه و غلط» در

ماده ۱۲۷۷ ق.م.، «باطل و بلااثر» در ماده ۴۲۳ ق.ت. و م ۳۰ ق.ر.م.م. مصوب ۵۶. قانون آیین دادرسی کیفری آکنده از این اصطلاحات هم معنی است. برای مثال، «ضرر و زیان» در مواد ۹، ۱۱ و ۱۲ «دادرس و قاضی» در م. ۲۷، «شاکلی و مدعی خصوصی» در م. ۹، «اموال و دارایی» در م. ۷۵، «تفتیش و بازرسی» در م. ۷۹، «مضمون و محتوا» در م. ۱۰۳، «توأمأ و یکجا» در م. ۱۸۳، «شک و شبهه» در م. ۱۹۴، «اجمال و ابهام» در مواد ۲۱۴ و ۲۸۵ «قطع و یقین» و «شک و تردید» در ماده ۱۳۱۵، از جمله این موارد است. افزون بر هم معنایی میان اسم‌ها، هم معنایی در میان افعال هم دیده می‌شود. برای نمونه، افعال «محقق می‌شود» و «واقع می‌شود» در مواد ۵۶، ۱۹۱، ۳۳۹، ۷۹۸ ق.م. و افعال «تادیه گردد» و «کارسازی شود» در مواد ۳۱۳، ۳۱۵ ق.ت. دارای معانی یکسانی هستند.

این واژگان در متون قانونی باهم و به صورت مجزا بکار می‌روند. در پاره‌ای موارد بین حقوقدانان اختلاف پیش می‌آید که آیا دو واژه با همدیگر رابطه هم معنایی دارند یا خیر؟ اگر هم معنی باشند ماده یا موادی که این کلمات در آن‌ها بکار رفته فقط یک معنا را بازتاب می‌دهند و اما اگر دوگانگی معنایی داشته باشند بر معنای ماده افزوده می‌شود و منشاء این اختلاف را می‌توان ابهام در هم معنایی آن دو واژه دانست. برای مثال، برابر ماده ۴۲۵ ق.م. «عیبی که بعد از بیع و قبل از قبض در مبیع حادث شود در حکم عیب سابق است». بنابراین، شخص می‌تواند معامله را فسخ نماید یا اینکه معامله را حفظ نماید و ارش بگیرد. در سوی دیگر، ماده ۳۸۸ مقرر می‌دارد که «اگر قبل از تسلیم در مبیع نقصی حاصل شود مشتری حق خواهد داشت که معامله را فسخ نماید». اکنون این سؤال در ذهن پدید می‌آید که آیا عیب و نقص هم معنی هستند یا اینکه معنایی متفاوت از یکدیگر دارند. در صورتی که آن‌ها را هم معنی بدانیم با این مشکل مواجه خواهیم بود که این دو ماده با هم متعارض هستند؛ چه در یک موضوع، در ماده ۴۲۵ حق ارش و فسخ پیش‌بینی شده است و در ماده ۳۸۸ فقط حق فسخ مقرر شده است. در این باره، دو دیدگاه طرح شده است. یکی از نویسندگان این دو را هم معنی دانسته است و ذکر تنهای حق فسخ را این گونه توجیه نموده است که ماده ۳۸۸ در مقام بیان همه اختیارات مشتری نبوده و خواسته است در برابر حکم انفساخ عقد مندرج در ماده ۳۸۷، حق فسخ خریدار را در مورد نقص مبیع یادآور شود و این توهم را که ممکن

است در این مورد نیز حکم به انفساخ عقده‌داد را از بین ببرد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ۲۵۲). در مقابل، یکی دیگر از نویسندگان قائل به تفاوت معنایی این دو شده است و برابر ماده ۳۸۸ در نقص یعنی تلف جزئی از مبیع فقط حق فسخ را برای مشتری شناخته است در حالیکه در صورت معیوب بودن مبیع حق ارض و حق فسخ را برای مشتری به رسمیت شناخته است (امامی، ۱۳۷۱ الف، ۴۶۵).

نمونه دیگر، در ماده ۱۸۳ ق.م.ا. آمده است «هر کس که برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد محارب و مفسد فی الارض می‌باشد». در این ماده و مواد بعد از آن، دو عنوان محارب و مفسد فی الارض با هم بکار رفته است؛ اما این سؤال را بی پاسخ گذاشته است که آیا این دو، دو جرم با مجازات مشابه هستند یا این که دو واژه هم معنا هستند و یک جرم به شمار می‌آیند. در پاسخ اختلاف شده است. برخی بر این باورند که آن دو مترادف هستند (صادقی، ۱۳۸۰، ۴۵). در مقابل، پاره‌ای از نویسندگان بر این باورند که محارب از مصادیق مفسد است و رابطه بین آن‌ها عموم و خصوص مطلق است (زراعت، ۱۳۸۳، ۲۹۶، شکری و سیروس، ۱۳۸۱، ۱۸۳-۱۸۲). به مشهور فقهاء نسبت داده شده که آن دو را هم معنا می‌دانند اما در نهایت استقلال آن‌ها با قوانین مناسب‌تر دانسته شده است (گلدوزیان و احمدزاده، ۱۳۸۸، ۲۶۴). در تفاوت این دو گفته شده که در تحقق محاربه سلاح شرط است اما در افساد فی الارض شرط نیست (گلدوست جویباری، ۱۳۶۸، ۵۹).

بر بنیاد آنچه آمد می‌توان گفت دست کم در زبان حقوق فایده‌ای بر آوردن کلمات هم معنی با یکدیگر نیست. قانونگذار باید تلاش نماید تا از چنین ترکیب‌هایی پرهیز نماید. اما اگر می‌خواهد واژگان هم معنی را در قانون بکاربرد مناسب است مبنای خویش را در آن مورد روشن سازد که دو واژه را هم معنی می‌داند یا خیر. اگر متفاوت می‌انگارد که باید به گونه‌ای به آن اشاره نماید. اما اگر آن دو را یکی می‌داند می‌تواند یکی از آن‌ها را گزینش نماید و از هم بهره بجوید.

۳-۲. ابهام ناشی از تقسیم

«تقسیم» ابزاری است که در شاخه‌های علمی جهت طبقه‌بندی موضوعات و ساده‌سازی و جداسازی احکام کاربرد دارد. این ابزار در قانون‌نویسی نیز کاربرد بالایی دارد. برای نشان دادن تقسیم از سه اصطلاح استفاده می‌شود. واژه کلی که واژه‌های دیگر را در بر می‌گیرد، مقسم‌نامیده می‌شود. هر یک از واژه‌های تحت شمول، قسم به حساب می‌آیند و هر یک از اقسام نسبت به همدیگر قسم تلقی می‌گردند (مظفر، ۱۳۸۲، ۱۲۵). برای نمونه، در ماده ۲۳۴ می‌خوانیم «شرط بر سه قسم است: ۱. شرط صفت ۲. شرط نتیجه ۳. شرط فعل...». در این ماده، شرط مقسم است؛ هر کدام از شروط سه‌گانه، یک قسم است و هر یک از این شروط، قسم یکدیگر هستند. به طور معمول، عنوان واژه مقسم در همه یا بعضی از اقسام تکرار می‌گردد مانند اجاره که در ماده ۴۶۷ دارای سه گونه اجاره اشیاء، اجاره انسان و اجاره حیوان معرفی شده است. وارونه آن، ممکن است هر قسم عنوان جداگانه‌ای داشته باشد و بر مقسم تکیه زبانی نداشته باشد مانند ماده ۳۰۷ که غضب، اتلاف، تسبیب و استیفاء را چهار گونه ضمان قهری قلمداد کرده است.

با وجود سودمندی این ابزار ممکن است استفاده نادرست از آن موجب بروز ابهام در قانون گردد. این گونه ابهام ممکن است به صورت‌هایی بروز کند از جمله:

حالت نخست: عنوان مقسم در ماده‌ای بکار رود بگونه‌ای که امکان حمل بر تمام اقسام را نداشته باشیم و به ناچار می‌بایست یکی از اقسام انتخاب گردد؛ این امر زمینه را برای چند معنایی ماده فراهم می‌نماید. برای مثال، ماده ۲۲۴ ق.م. می‌گوید «الفاظ عقود محمول است بر معانی عرفیه». عرف دارای دو قسم عرف عام و عرف خاص است و این دو احتمال در مورد ماده صادق است و از طرفی حمل ماده بر هر دو احتمال ممکن نیست و لذا آنرا دچار چند معنایی می‌نماید. در این مورد اختلاف شده و بعضی عرف یادشده را عام (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ج ۲۶) و بعضی خاص دانسته‌اند (محمدی، ۱۳۸۶، ۴۱؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۹، ۱۹۵).

حالت دوم: ممکن است ابهام ناشی از این باشد که یکی از اقسام نفی گردد ولی

روشن نباشد که مراد کدام‌یک از اقسام باقیمانده است. برای مثال، ماده ۲۶۵ ق.م. بیان می‌دارد که «هر کس مالی به دیگری بدهد ظاهر در عدم تبرع است بنابراین اگر کسی چیزی به دیگری بدهد بدون اینکه مقروض آن چیز باشد می‌تواند استرداد کند». دادن مال به دیگری انواعی دارد. در این ماده به ظاهر بخشش نفی شده است. اما سوال این است که کدام‌یک از انواع دیگر مراد است؟ ودیعه، عاریه، قرض، یا ادای دین... این اقسام به لحاظ اینکه مال مذکور قابل استرداد است یا نه در دو دسته کلی قرار می‌گیرند: مال باید مسترد شود (ودیعه، قرض و...) مال قابل استرداد نیست (ادای دین). هر یک از این دو قسم در دکتین حقوقی و رویه قضائی طرفدارانی دارد. پاره‌ای از نویسندگان این باورند که ماده در مقام بیان اصل برائت است یعنی، مال بدون نیاز به ارائه دلیل قابل استرداد است (امامی، ۱۳۷۱ الف، ۳۱۴؛ شهیدی، ۱۳۸۶، ۲۳) در یکی از نشست‌های قضایی، نظریه اکثریت قضات دادگستری نیز همین است (نویخت، ۱۳۷۲، ۳۵۰). در برابر اینان، برخی پرداخت را اماره بر دین تلقی نموده‌اند یعنی، پرداخت به عنوان ادای دین بوده است (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ۲۵۵ و ۳۱۰؛ جعفری لنگردوی، ۱۳۷۹، ۲۲۲؛ عدل، ۱۳۴۲، ۱۳۱). اقلیت قضات دادگستری در نشست پیش‌گفته نیز بر همین نظرند (نویخت، ۱۳۷۲، ۳۵۲).^{۳۱}

حالت سوم: ممکن است تردید از این جهت باشد که روشن نیست که مقسم بر یکی از اقسام خود حمل می‌شود یا بر هر دو؟ این تردید در مورد ماده ۳۰۱ ق.م.ا. بین دادگاه‌های تجدیدنظر آذربایجان غربی ایجاد شده و دو شعبه به دو راه مختلف رفته‌اند. در این ماده می‌خوانیم «دیه زن و مرد یکسان است تا وقتی که مقدار دیه به ثلث دیه کامل برسد در آن صورت دیه زن نصف مرد است». تردید در این جهت ایجاد شده بود که آیا واژه دیه در این ماده فقط شامل دیه مقدره است (نظر شعبه ۴ دادگاه تجدیدنظر آذربایجان غربی) یا دیه مقدره و غیرمقدره یعنی ارش را در بر می‌گیرد (نظر شعبه ۸ دادگاه تجدیدنظر آذربایجان غربی) (محمدی، ۱۳۸۶، ۳۳). دیوان عالی کشور در مقام رفع ابهام در رأی شماره ۶۸۳ مورخ ۱۳۸۴/۱۰/۱۳ با دلایلی نظر شعبه ۸ را ترجیح داده است.

۳. ابهام ساختاری^{۳۲}

ابهام جمله همواره ناشی از استفاده از واژه‌ای خاص نیست بلکه ممکن است به واسطه ساختار جمله و نحوه ترکیب واژگان با یکدیگر باشد. بدین معنی که نحوه قرار گرفتن واژگان کنار یکدیگر باعث می‌شود که جمله متضمن بیش از یک معنا باشد (اس شسن، ۲۰۰۲، ۴).^{۳۳} ابهام ساختاری بر حسب اینکه ناشی از حذف یک واژه یا ناشی از دوگانگی امکان ترکیب واژگان در یک گروه اسمی یا ناشی از دوگانگی امکان ارجاع به مرجع پیشین باشد، به سه گونه حذفی، گروهی و ارجاعی تقسیم می‌گردد.

۳-۱. ابهام حذفی

یکی از ویژگی‌های عمومی زبان حذف اجزای سخن است. حذف، اختصاص به جزء خاصی از زبان ندارد و در تمام واحدهای زبانی از قبیل اسم، صفت، فعل، حرف و... واقع می‌شود (احمدی گیوی و انوری، ۱۳۸۵، ۳۲۱). حذف، در زبان روزمره از کاربرد بالایی برخوردار است. این پدیده، در نوشتار نسبت به گفتار و در زبان علمی نسبت به زبان روزمره، کمتر است اما در عین حال، میزان آن قابل توجه است. در بافت زبانی حذف اجزای سخن به علل مختلفی صورت می‌گیرد:

حالت نخست: معمولاً حذف اجزای کلام به جهت وقوع محذوف در قسمتی از آن کلام است. پرسش و پاسخ نمونه‌اعلای این نوع حذف است که در پاسخ اجزای پرسش تکرار نمی‌گردند. برای مثال، یکی را گفتند عالم بی عمل به چه ماند؟ گفت به زنبور بی عسل. در این گونه از حذف ممکن است فعلی به جهت تکرار در جمله قبل حذف گردد، برای نمونه، ماده ۲۲۴ ق.ت. می‌گوید «برات ممکن است به حواله کرد شخص دیگر باشد یا به حواله کرد خود برات دهنده [باشد]». یا ماده ۲۳۰ همان قانون می‌گوید «قبول کننده [برات] حق نکول ندارد». حذف واژه «برات» از گروه «دارنده برات» و «قبول کننده برات» در مبحث برات قانون تجارت به خوبی قابل تشخیص است؛ همچنین در مبحث بیع از حقوق مدنی که قانونگذار گاه گروه اسمی «عقد بیع» را بکار برده و گاه واژه «عقد» را حذف نموده است. برای نمونه می‌توان به مواد ۳۳۸ و

۳۳۹ ق.م. اشاره کرد، که می‌گویند «بیع عبارت است از تملیک عین به عوض معلوم» و «پس از توافق بایع و مشتری در بیع و قیمت آن، عقد بیع به ایجاب و قبول واقع می‌شود». در این گونه از حذف، واژه محذوف به جهت وجود آن در همان جمله یا جملات قبل و آشنا شدن ذهن مخاطب حذف می‌گردد و مخاطب به کمک واژه یادشده، واژه محذوف را در می‌یابد. به سخن دیگر، واژه مذکور قرینه‌ای بر حذف واژه است و به کمک آن قرینه، واژه محذوف درک می‌شود.

حالت دوم: حذف اجزای کلام ممکن است به جهت کثرت استعمال آن کلام باشد. برای مثال، عبارت «ورود ممنوع» یا «توقف ممنوع» از موارد این گونه حذف است. در این گونه حذف، بسامد بالای وقوع عبارت یا همان کثرت استعمال یک عبارت، باعث کوتاه شدن عبارت می‌گردد که بر مبنای اقتصاد زبانی صورت می‌پذیرد (غفاری، ۱۳۸۲، ۳۸). در حقوق، اصول حقوقی اینگونه‌اند. برای مثال، گفته می‌شود «اصل لاضرر» و حقوقدانان از این عبارت کوتاه این مفهوم را در می‌یابند که هیچ‌کس حق ضرر زدن به دیگری را ندارد.

حالت سوم: نوع دیگری از حذف در بافت زبانی، حذف در مقوله مجاز است. در مجاز، واژه‌هایی که بر محور همنشینی در کنار یکدیگر قرار دارند و معمولاً در آن بافت با همدیگر هم‌نشین هستند، حذف می‌گردند. این حذف بگونه‌ای است که اهالی زبان بر اساس همنشینی آن واحدها، واحد محذوف را تشخیص می‌دهند. یا برای مثال، ماده ۱۰۵۹ ق.م. می‌گوید «نکاح مسلمه با غیر مسلم جایز نیست» که واژگان «زن» و «مرد» از عبارت «زن مسلمه» و «مرد غیرمسلم» بر اساس فرآیند همنشینی حذف شده است. بنابراین، در بافت زبانی، حذف اجزای سخن بر اساس سه محور قرینه لفظی، کثرت استعمال و فرآیند همنشینی (مجاز) انجام می‌پذیرد.^{۳۴}

به طور معمول، این پدیده در مقصود اصلی از کاربرد زبان که ارتباط باشد خللی ایجاد نمی‌نماید و مخاطب به راحتی واژه یا واژگان محذوف را تشخیص داده و معنا را کامل درک می‌کند. با این همه، در پاره‌ای موارد حذف باعث می‌گردد که دو احتمال برای واژه محذوف وجود داشته باشد و مخاطب درمی‌ماند که کدام احتمال درست است. در این صورت، جمله با هر احتمال، معنایی می‌یابد که با هم متفاوت است و این

چنین ابهام پدید می‌آید.

برای نمونه، ماده ۵۳۰ ق.ت. می‌گوید «مال التجاره‌هایی که تاجر ورشکسته به حساب دیگری خریداری کرده و عین آن موجود است اگر قیمت آن پرداخته نشده باشد از طرف فروشنده والا از طرف کسی که به حساب او آن مال خریداری شده قابل استرداد است». در مورد این ماده دو گونه می‌توان واژه محذوف را در نظر گرفت «اگر قیمت آن از سوی آمر به تاجر ورشکسته (حق العمل کار) پرداخت نشده باشد» (اسکینی، ۱۳۸۵، ۱۷۶) یا «اگر قیمت آن از سوی تاجر ورشکسته به فروشنده پرداخت شده باشد» (دمرچیلی، ۱۳۸۰، ۷۴۳).

نمونه دوم: ماده ۷۳۳ ق.م. می‌گوید «اگر در بیع، بایع حواله داده باشد که مشتری ثمن را به شخصی بدهد یا مشتری حواله داده باشد که بایع ثمن را از کسی بگیرد... اگر بیع به واسطه فسخ یا اقاله منفسخ شود حواله باطل نبوده لیکن محال‌علیه بری، و بایع و مشتری می‌توانند به یکدیگر رجوع کنند». در این ماده مشخص نشده که محال‌علیه در برابر چه کسی بری است و موجب دوگانگی معنا گشته است. برخی عقیده دارند که واژه محذوف «محتال» است (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ۲۵۶) اما نظریه مشهور محذوف را «محیل» می‌داند (امامی، ۱۳۷۱، ب، ۳۰۰، جعفری‌لنگرودی، ۱۳۵۴، ۹۵؛ صفایی، ۱۳۸۶، ۲۶۰).

نمونه سوم، ماده ۷۷۸ ق.م. می‌گوید «اگر شرط شده باشد که مرتهن حق فروش عین مرهونه را ندارد باطل است». در مورد این ماده در اینکه حکم بطلان تنها ناظر به شرط است یا عقد را هم باطل می‌کند اختلاف وجود دارد: مشهور به دلیل تعارض شرط با مقتضای رهن نظر به بطلان عقد دارد. اما بعضی بطلان را با اتکاء به ظاهر ماده ۷۷۸ محدود به شرط می‌کنند و جوهر رهن را ایجاد تعلق حق مرتهن و حبس عین به سود او می‌دانند (کاتوزیان، ۱۳۵۳، ۳۴۲). دکتر امامی نیز ضمن تایید ظاهر ماده و نارسایی آن، حکم به بطلان عقد را می‌پذیرد (امامی، ۱۳۷۱، ب، ۳۶۰).

ممکن است ابهام از این جهت باشد که تردید وجود دارد که آیا چیزی از ماده حذف شده است یا خیر. برای نمونه، در ماده ۱۳۱ قانون اجرای احکام مدنی چنین مقرر شده است که «هر گاه مالی که مزایده از آن شروع می‌شود خریدار نداشته باشد

محکوم‌له می‌تواند ... تقاضای تجدید مزایده مال توقیف شده را بنماید و در صورت اخیر مال مورد مزایده به هر میزانی که خریدار پیدا کند به فروش خواهد رفت ...». کانون بحث قسمت انتهایی ماده است که می‌گوید «در صورت اخیر مال مورد مزایده به هر میزانی که خریدار پیدا کند به فروش خواهد رفت». سؤال این است که مقصود از واژه «میزان» چیست؟ آیا به هر میزان از مال توقیف شده است یا اینکه منظور به هر مبلغی است؟ پاره‌ای از نویسندگان می‌گویند که مقصود از عبارت «به هر میزانی» به هر میزان از اموال توقیف شده است. بدین معنی که عبارت «از آن مال» به قرینه عبارت پیشین یعنی «مال مورد مزایده» حذف شده است. در واقع ماده باید چنین نگارش می‌شد «در صورت اخیر مال مورد مزایده به هر میزانی از آن مال که خریدار پیدا کند به فروش خواهد رفت». برای مثال، اگر ده تن گندم توقیف شده باشد و فقط برای یک تن خریدار باشد همان یک تن فروخته خواهد شد (مردانی و قهرمان، ۱۳۹۰، ۲۲۰؛ حیاتی، ۱۳۹۰، ۲۶۳). گروه دوم ضمن پذیرش این نکته که مقصود از «هر میزانی» هر مبلغی است، بر این باور پافشاری می‌نمایند که این مبلغ نمی‌تواند از مبلغ ارزیابی شده از سوی کارشناس کمتر باشد (مهاجری، ۱۳۸۴، ۱۳۵). در پاره‌ای از نظریات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه مقصود از عبارت «هر میزانی»، «هر مبلغی» دانسته شده است.^{۳۵}

۲-۳. ابهام گروهی

گروه به آن واحد زبان فارسی گفته می‌شود که حداقل از دو کلمه تشکیل شده باشد. یکی از کلمات هسته و بقیه وابسته هستند (احمدی گیوی و انوری، ۱۳۸۵، ۱۳۳). گروه صفت و موصوف و مضاف و مضاف‌الیه عمده‌ترین گروه‌هایی هستند که در اینجا مورد بحث هستند. اگر همنشینی واحدهای سازنده گروه یا گروه‌های تشکیل‌دهنده یک جمله به شکلی باشد که بتوان برای رابطه میان این واحدها تعبیرهای نحوی متفاوتی به دست داد، آن گروه یا گروه‌ها به دلیل عدم قطعیت در تعیین روابط نحوی میان واحدهای تشکیل‌دهنده‌شان از دلالت چندگانه برخوردار خواهند شد که به ابهام گروهی خواهد انجامید.^{۳۶} (صفوی، ۱۳۸۳، ۲۱۸). برای مثال، ماده شش ق.آ.د.م. می‌گوید

«عقود و قراردادهایی که مخل نظم عمومی یا بر خلاف اخلاق حسنه که مغایر با موازین شرع باشد در دادگاه قابل ترتیب اثر نیست» در این ماده عبارت وصفی «که مغایر با موازین شرع باشد» در کنار دو موصوف «نظم عمومی» و «اخلاق حسنه» قرار دارد و معلوم نیست صفت برای هر دو است (محمدی، ۱۳۸۶، ۶۹) یا صفت برای موصوف دومی (زراعت، ۱۳۷۹، ۵۶).

مثال دیگر: ماده ۵۱۱ ق.م.ا. می گوید «هر کس به قصد بر هم زدن امنیت کشور و تشویش اذهان عمومی تهدید به بمب گذاری هواپیما، کشتی و وسایل نقلیه عمومی نماید یا ادعا نماید که وسایل مزبور بمب گذاری شده است علاوه بر جبران خسارت وارده به دولت و اشخاص به ۶ ماه تا ۲ سال حبس محکوم می شود.» در مورد این ماده این سوال مطرح است که آیا قید «عمومی» تنها در مورد وسایل نقلیه است یا به کشتی و هواپیما هم بر می گردد» (قافی و شریعتی، ۱۳۸۵، ۲۳۶). برخی معتقدند قید عمومی به هر سه واژه بر می گردد بنابراین وسایل نقلیه خصوصی از شمول این ماده خارج هستند (گلدوزیان، ۱۳۸۶، ۲۴۹). اما برخی دیگر قید یادشده را فقط مربوط به وسایل نقلیه می دانند و فرقی بین هواپیما و کشتی خصوصی و عمومی نگذاشته اند (صادقی، ۱۳۸۰، ۱۲۱؛ ولیدی، ۱۳۷۷، ۹۱).

ممکن است تردید در اصل وجود یا عدم وجود یک گروه باشد برای مثال، ماده ۲۴۲ ق.ت. می گوید «هرگاه برات بی وعده قبول شد باید فوراً پرداخته شود». در این ماده دو جایگاه برای مکث متصور است: نخست، مکث بعد از کلمه «برات»، دوم، مکث بعد از کلمه «بی وعده». در صورت نخست، گروه اسمی تشکیل نشده و معنای ماده این است که اگر برات دارای یکی از وعده های چهارگانه مقرر در ماده ۲۴۱ ق.ت. بود اما براتگیر آن را به صورت بی وعده (حال) قبول کرد باید آن را فوراً بپردازد. در صورت دوم، یک گروه اضافی (مضاف و مضاف الیه) داریم و معنای ماده این است که تاریخ تادیه در برات تعیین نشده باشد و براتگیر آن را قبول کند که باید فوراً بپردازد. معنای دوم مورد قبول حقوقدانان است اما در تعارض با بند پنج ماده ۲۲۳ و ماده ۲۲۶ ق.ت. قرار می گیرد در نتیجه اگر تاریخ تادیه در برات معین نگردد مشمول مقررات راجع به بروات تجارتي نخواهد بود. برای حل تعارض گفته شده «قانونگذار، در یک

مورد برات بی‌وعده را قبول کرده و آن مورد ماده ۲۴۲ ق.ت. است» (اسکینی، ۱۳۸۵: ۳۷) و نیز برای فرار از تعارض و تخصیص گفته شده «اگر سررسید در برات نوشته نشده باشد، وعده برات به رویت تلقی می‌شود» (ستوده، ۱۳۷۴، ۵۴، دمیرچیلی، حاتمی و قرائی، ۱۳۸۰، ۴۴۵). تلقی برات بی‌وعده بعنوان برات به رویت این اشکال را نیز دارد که با عبارت «قبول شده» در ماده سازگار نیست زیرا برات به رویت چون باید به محض ارائه پرداخت گردد، قبولی لازم ندارد (ستوده، ۱۳۷۴، ۵۴).

۳-۳. ابهام ارجاعی^{۳۷}

اگر واحدهای دستوری که به همراه یک مرجع می‌آیند، با دو مرجع، قبل از خود مواجه باشند که امکان ارجاع به هر دو ممکن باشد این دوگانگی باعث ایجاد ابهام می‌گردد. مثلاً دو مشارالیه برای یک ضمیر اشاره یا دو مرجع برای یک ضمیر داشته باشیم. برای نمونه، بند ج ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م. می‌گوید «استرداد دعوا پس از ختم مذاکرات اصحاب دعوا در موردی ممکن است که یا خواننده راضی باشد و یا خواهان از دعوای خود به کلی صرفنظر کند. در این صورت دادگاه قرار سقوط دعوا صادر خواهد کرد». در این بند، برای واژه «این» در انتهای ماده دو مشارالیه می‌توان در نظر گرفت. در یک صورت، مشارالیه هر دو قسمت ماده را شامل می‌شود به ویژه اینکه هر دو قسمت در یک بند و با یک حکم آمده‌اند. و ممکن است فقط به قسمت دوم بازگردد که مورد تایید حقوقدانان است (بهشتی و مردانی، ۱۳۸۵، ۲۸۳). اما اشکال این است که قسمت اول بدون حکم باقی می‌ماند. بر این بنیاد بر قانون خرده گرفته شده است که شیوه نگارش و علامت‌گذاری قسمت اخیر این بند قابل تأیید نمی‌باشد (شمس، ۱۳۸۴، ۷۸). در تفاوت دو قسمت این ماده و حکم متفاوت آن‌ها نیز می‌توان گفت که صورت دوم در واقع استرداد به معنای استرداد دعوی است و صورت دیگر که رضایت طرف شرط شده است به معنای استرداد دادرسی است، استرداد دادرسی به معنای مسکوت گذاشتن آن است و نتیجه آن این است که گفتگوی بین طرفین به حالت قبل از تقدیم دادخواست بر می‌گردد. در صورتی که مراد از استرداد دعوا این

است که خواهان به کلی از دعوی یعنی حق خود صرف نظر کند (متین دفتری، ۱۳۷۸، ۳۳۹).

۴. نتیجه گیری

ابهام یکی از ویژگی‌های زبان است و از آنجا که دنیای اعتباری حقوق در قالب زبان موجودیت می‌یابد در مواد قانونی نیز مشاهده می‌گردد. با این همه، از آنجا که قانونگذار ناخواسته احکام خود را در قالب‌هایی نارسا بیان می‌دارد بدین معنی که ابهام یک حالت عارضی و ناخواسته است، می‌تواند ترتیبی اتخاذ نماید که در قانون‌نویسی ابهام به حداقل خود برسد. برای مثال، قانونگذار می‌تواند از به کار بردن کلمات مترادف پرهیز کند، در صورت استفاده از واژگان مشترک لفظی، قرینه مناسب را با آن همراه سازد، همچنین، در ابهام ساختاری، از ابزار حذف با حساسیت بیشتری استفاده نماید، در استفاده از عبارات ارجاعی به مرجع نیز توجه کافی مبذول نماید و در نهایت، در مواردی که از گروه‌های وصفی یا اضافی استفاده می‌نماید، در صورت تعدد موصوف یا مضاف، تدبیر لازم را بیندیشد. در مرحله تفسیر قانون نیز، مفسرین با آگاهی از موارد ابهام می‌توانند موارد آن را با سهولت بیشتری تشخیص دهند و آگاهانه به رفع ابهام بپردازند. بدین معنی که گام نخست برای رفع ابهام، شناسایی ابهام است. در مرحله اصلاح قانون نیز، ضرورت ندارد بنیان ماده درهم ریخته شود بلکه قانونگذار می‌تواند با شناسایی علت ابهام به رفع آن علت بپردازد. برای نمونه اگر هم‌لفظی موجب پدید آمدن ابهام گشته است می‌تواند با افزودن قرینه به کلام ابهام را بزدايد یا اگر حذف موجب ابهام شده است واژه محذوف را به ماده بیفزاید و بدین سان ابهام را برطرف نماید.

پی‌نوشت‌ها

- | | |
|--|-----------------------|
| 1. Indeterminacy | 2. Vagueness |
| 3. برخی از این حالت به دقیق نبودن معنای واژه تعبیر کرده‌اند (اندیکات، ۲۰۰۰، ۳۳). | |
| 4. Marmor | 5. Definite extension |
| 6. Penumbra | 7. Lyons |
| 8. Marmor | 9. Solan |

10. Ambiguity

12. Endicott

۱۳. اگر چه فیلسوفان حقوق و زبان‌شناسان این تفکیک را قائل می‌شوند اما نویسندگان حقوقی و قضات از هر دو حالت با نام ابهام (ambiguity) یاد می‌کنند (Solan, 2004, p.860). زبان‌شناسان شناختی (cognitive linguistics) میان این دو مفهوم جدایی نمی‌اندازند (cuyckens and zawada, 2001, p.xvi). اما زبان‌شناسان دیگر به طور معمول این جدایی را مدنظر دارند (cuyckens and zawada, 2001, p. xv).

14. Schsne

16. Robert

18. Nerlich and Clarke

11. Solan

15. Lexical ambiguity

17. Cuyckens and zawada

19. Robert

۲۰. م. ۶۵۵ «در دوانیدن حیوانات سواری و همچنین در تیراندازی و شمشیر زنی گرویندی جائز و مفاد ماده قبل در مورد آن‌ها رعایت نمی‌شود». م. ۷۵۵ «صلح با انکار دعوا نیز جائز است...». م. ۷۵۷ «صلح بلاعوض نیز جائز است».

۲۱. «عقد جائز آن است که هیچیک از طرفین معامله حق فسخ آن را نداشته باشد مگر در موارد معینه».

۲۲. نگاه کنید به اصول ۳، ۲۱، ۳۰، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۵۷ ق. ا.

۲۳. برای نمونه م. ۴۸ «شروع رسیدگی در دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست می‌باشد...».

۲۴. برای نمونه م. ۵۳ «در موارد زیر دادخواست توسط دفتر دادگاه پذیرفته می‌شود...».

۲۵. رای هیات عمومی «با توجه به قانون واگذاری اراضی بایر و دایر که بعد از انقلابیه صورت کشت موقت در نظر گرفته شده است، مصوب ۶۵/۸/۸ مجلس شورای اسلامی عملاً اینبخشنامه ملغی شده، تلقی می‌گردد. و با انتفاء آثار بخشنامه مورد اعتراض، موردی برابرسیدگی و اظهارنظر در هیأت عمومی دیوان نیست».

26. synonymy

۲۷. واژگان باید از حیث لفظ با هم متفاوت باشند در غیر اینصورت با هم خانوادگی مواجه هستیم

(murphy, 2003, p. 140) مانند عدل، عدالت و عادل.

28. Absolute synonymy

30. Murphy

۳۱. ممکن است گفته شود که چنانکه دکتر شهیدی عنوان نموده‌اند، ماده ۲۶۵ ق.م. در مقام بیان نفی یکی از اقسام، یعنی هبه است و بیش از این دلالتی ندارد. بنابراین، در اینجا با چندمعنایی مواجه نیستیم. چه، الفاظی وجود ندارد تا نسبت چندمعنایی به آن‌ها داده شود، بلکه در اینجا با نقص قانون مواجهیم. این سخن با در نظر گرفتن قسمت نخست ماده صحیح است اما قانونگذار در قسمت دوم همان ماده بحث سایر اقسام را پیش کشیده است که در صورت مقروض نبودن است که مفهوم مخالف آن عدم استرداد در صورت مقروض بودن است. در این حال، این سوال پیش می‌آید که با نفی قسم نخست (هبه) کدام قسم جایگزین آن است؟ با توجه به نوع بیان قانونگذار

29. Sense synonymy

در قسمت دوم ماده هر دو وجه محتمل است.

32. Syntactic or structural ambiguity

33. schane

۳۴. حذف اجزای سخن در علوم مختلفی بحث می‌گردد. برای دیدن منابع دستور که از آن سخن گفته‌اند نگاه کنید به (میر عمادی، ۱۳۷۳، ص ۳۷). برای دیدن مطالعات مربوط به حذف اجزای سخن در علم معانی نگاه کنید به (شمیسا، ۱۳۸۶، صص ۹۳ به بعد؛ کزازی، ۱۳۸۵، صص ۷۸ به بعد). و برای ملاحظه مطالعات حذف بر مبنای معناشناختی نگاه کنید به (صفوی، ۱۳۸۳، صص ۲۲۰ به بعد).

۳۵. برای نمونه در نظریه شماره ۷/۷۸۵۲ مورخ ۱۳۸۲/۹/۲۵ آمده است «منظور از عبارت مذکور در ماده ۱۳۱ ق.ا.ا.م. ۱۳۵۶ مبلغ مورد مزایده است نه مقدار مال توقیف شده...».

۳۶. ابهام گروهی با بحثی که اصولیین تحت عنوان «تعقیب الاستثناء لجملة متعدد» مطرح می‌کنند، ارتباط نزدیکی دارد و می‌توان بحث فوق را نیز نوعی ابهام گروهی نامید. برای نمونه، نگاه کنید به (مظفر، ۱۳۸۲، ص ۱۷۳؛ موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۴۰۳).

37. Reference ambiguity

منابع

الف. فارسی

- اسکینی، ربیعا، (۱۳۸۵)، *حقوق تجارت، برات، سفته و....*، تهران، سمت.
- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری، (۱۳۸۵)، *دستور زبان فارسی*، تهران، فاطمی.
- امامی، سید حسن، (۱۳۷۱) الف)، *حقوق مدنی*، ج ۱، تهران، انتشارات اسلامیة.
- امامی، سید حسن، (۱۳۷۱) ب)، *حقوق مدنی*، ج ۲، تهران، انتشارات اسلامیة.
- بهشتی، محمد جواد، نادر مردانی، (۱۳۸۵) *آیین دادرسی مدنی*، ج ۲، تهران، میزان.
- پالمر، فرانک (۱۳۸۵)، *نگاهی تازه به معنی شناسی*، ترجمه کورش صفوی، تهران، کتاب ماد.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۵۴)، *عقد حواله*، تهران، دانشگاه ملی ایران.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۷۹)، *محشای قانون مدنی*، تهران، گنج دانش.
- حیاتی علی عباس (۱۳۹۰)، *اجرای احکام مدنی در نظم حقوق کنونی*، میزان، تهران، چاپ اول.

- دمرچیلی، محمد، علی حاتمی، محسن قرائی (۱۳۸۰)، **قانون تجارت در نظم حقوقی کنونی**، تهران، خلیج فارس.
- زراعت، عباس، (۱۳۷۹)، **محشای قانون آیین دادرسی مدنی**، بی‌جا، بوطیقا.
- زراعت، عباس، (۱۳۸۳)، **قانون مجازات در نظم حقوقی کنونی**، تهران، قفوس.
- ستوده، حسین، (۱۳۷۴)، **حقوق تجارت**، ج ۳، تهران، دادگستر.
- شکری، رضا و قادر سیروس، (۱۳۸۱)، **قانون مجازات اسلامی در نظم حقوق کنونی**، تهران، مهاجر.
- شمس، عبدالله، (۱۳۸۳ الف)، **آیین دادرسی مدنی**، ج ۱، تهران، دراک.
- شمس، عبدالله، (۱۳۸۳ ب)، **آیین دادرسی مدنی**، ج ۲، تهران، دراک.
- شمس، عبدالله، (۱۳۸۴)، **آیین دادرسی مدنی**، ج ۳، تهران، دراک.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۶)، **معانی**، تهران، میترا.
- شهیدی، مهدی، (۱۳۸۶)، **سقوط تعهدات**، تهران، مجد.
- طباطبائی مومنی، منوچهر (۱۳۷۴)، **حقوق اداری**، تهران، سمت، دوم.
- صادقی، حسین میر محمد، (۱۳۸۰)، **جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی**، تهران، میزان.
- صفایی، حسین، (۱۳۸۶)، **دوره مقدماتی حقوق مدنی**، ج ۲، تهران، میزان.
- صفوی، کورش، (۱۳۸۳)، **درآمدی بر معنی‌شناسی**، تهران، سوره مهر.
- قاضی شریعت پناهی، ابولفضل (۱۳۸۰)، **بایسته‌های حقوق اساسی**، تهران، دادگستر، ششم.
- قافی، حسین و سعید شریعتی، (۱۳۸۵) **اصول فقه کاربردی**، ج ۱، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- عدل، مصطفی، (۱۳۴۲)، **حقوق مدنی**، تهران، امیر کبیر.
- غفاری، مهید، (۱۳۸۲)، **حذف واژگانی به لحاظ معنایی**، **مجله رشد و آموزش ادب فارسی**، سال هفدهم، ش ۶۷.

کاتوزیان، ناصر، (۱۳۵۳)، عقود معین، ج ۴، تهران، دانشگاه تهران.
 کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۳) (ج)، قواعد عمومی قراردادها، ج ۳، تهران، سهامی انتشار.
 کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۴)، نظریه عمومی تعهدات، تهران، یلدا.
 کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۷)، عقود معین، ج ۱، تهران، سهامی انتشار.
 کزازی، میر جلال‌الدین (۱۳۸۵) (ب)، بیان، تهران، ماد.
 گلدوزیان، ایرج، (۱۳۸۶)، محشای قانون مجازات اسلامی، تهران، مجد.
 گلدوزیان، ایرج و احمدزاده، ابوالفضل، (۱۳۸۸)، «بررسی جرم محاربه و افساد فی الارض در فقه و حقوق با رویکردی به لایحه پیشنهادی قانونی مجازات اسلامی»، فصلنامه حقوق، شماره ۱.

گلدوست‌جوئیباری، رجب (۱۳۶۸)، محاربه و افساد فی الارض، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تهران.

متین دفتری، احمد، (۱۳۷۸)، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، تهران، مجد.
 محمدی، ابوالحسن، (۱۳۸۶)، مبانی استنباط حقوق اسلامی، تهران، دانشگاه تهران.
 محمدی، حمید، (۱۳۸۰)، تحلیل قانون آیین دادرسی، سپید رود، دانشور.
 مردانی نادر و محمد قهرمان (۱۳۹۰)، اجرای احکام مدنی، میزان، تهران، اول.
 مظفر، محمد رضا، (۱۳۸۲)، اصول الفقه، قم، بوستان کتاب.
 موسی زاده، ابراهیم (۱۳۹۱)، حقوق اداری، تهران، دادگستر، اول.
 موسوی خمینی، روح‌ا...، (۱۳۷۶)، تنقیح الاصول، ج ۲، تهران، عروج.
 مهاجری علی (۱۳۸۴)، شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی، فکرسازان، تهران، اول.
 نوبخت، یوسف، (۱۳۷۲)، اندیشه‌های قضایی، تهران، کیهان.
 ولیدی، محمد صالح، (۱۳۷۷)، جرایم بر ضد امنیت و آسایش عمومی، تهران، داد.
 هدایت‌نیا، فرج‌ا...، (۱۳۸۲)، «مفهوم عدم‌النفع»، ماهنامه دادگستر، شماره ۹-۱۰، اردیبهشت و خرداد، ص ۶۸-۷۸.

ب. انگلیسی

- Cuyckens, Hubret, and Zawada, E. Britta, **polysemy in cognitive linguistics**, leuven/Pretoria, jhonbenjamins publishing company, 2001.
- Endicott, Timothy .A.O, **vagueness in law**, new york, oxford university press, first, 2000.
- Lyons, David, essay: “open texture and possibility of legal interpretation”, 1999, available at: www.ssrn.com/abstract=212328.
- Nerlich, Brigtta, and others,**polysemy**, essay: “polysemy and flexibility” from Berlich, Brigtta, and Clarke, David, Berlin, Mouton, 2003.
- Marmor, Andrei, essay: “varieties vagueness in the law”, 2012, available at www.ssrn.com/abstract=2039076.
- Murphy, M. Lynne, **semantic relations and the lexicon**, New york, Cambridge, 2003.
- Schane, Sanford, essay: “ambiguity and misunderstanding in the law”, **Thomas Jefferson law review**, vol. 26, no.1, 2002.
- Solan, Lawrence M., “pernicious ambiguity in contracts and statutes”, 2004, available at: www.Ssrn.Com./abstract=599061.
- Robert,Stephane, **from polysemy to semantic change**, essay “principles of variation and stabilization” jhonbenjamins B.V., 2008.